

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

(وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ

صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ) الحجر، ٢٨ (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ

نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) الحجر، ٢٩

(فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ) الحجر، ٣٠ (إِلَّا إِبْلِيسَ

أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ) الحجر، ٣١

در پی مطالب روز گذشته به عرض رساندم

که اوامر الهیه بر دو گونه است یکی اوامر تکوینی،

دوم اوامر تشریحی. اوامر تکوینیه عبارت است از انشاء و ایجاد پروردگار، حوادث و اعیان خارجی را، و هر چیزی را به مقتضای حکمت بالغه خود طبق خصوصیاتِ ایجاد می‌کند. (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) القمر، ۴۹ در آیه‌ی شریفه می‌فرماید: ما هر چیزی را، اعم از انسان و حیوان، اعم از نبات و جماد، اعم از مجردات و مادیات، تمام اشیاء را روی حساب و اندازه خلق کردیم و هر شیئی را بر اساس یک ضابطه‌ای آفریدیم. انطباق آن شیء با سایر اشیاء خارجی بر طبق قانون نظام احسن و مطابقت داشتن و هم‌گونی همه‌ی اشیاء با هم در سیر و حرکت کل نظام عالم، این یک اصلی است اجتناب‌ناپذیر که خداوند متعال تمام اشیاء را روی حساب و میزان و اندازه خلق فرموده است و به هر شیئی شاکله‌ی خاصی داده. به سنگ صلابت و به آب نعومت داده، نرمی داده، سیلان داده و به مقتضای هر شاکله و خصوصیتی، توقعی از آن شیء می‌رود.

خداوند وجود و دستگاه هاضمه‌ی ما را جوری خلق فرموده است که اشیاء خاصی با او

تناسب دارد اگر شما به جای آب سنگ بخورید می‌میرید، اگر شما به جای مائده‌ها و موائدی که خداوند برای ما آفریده است و در دسترس ما قرار داده است از آن حد تعدی کنیم از بین می‌رویم. تازه تمام اینها مربوط به مسائل مادی است خدا به داد مسائل معنوی برسد آنجا چه خبر است هر شیئی را در این عالم یک حساب و یک کتابی خدا برایش قرار داده.

در آیه‌ی دیگر می‌فرماید وقتی که فرعون از حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام سوال می‌کند که **(قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى)** طه، ۴۹ پروردگار شما کیست؟ خصوصیاتش چیست؟ حضرت موسی در جواب می‌فرماید **(قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)** طه، ۵۰ به هر شیئی یک خلقت خاصی داده و بر اساس همان خصوصیت هم او را هدایت می‌کند او را راه می‌برد. به حیوان خلقت خاصی داده، خود حیوانات هم با همدیگر تفاوت دارند خود

حیوانات دارای اوصاف متفاوتی هستند
بعضی از اوصاف، اوصاف ملایمت، لینت، آرامش و
سکونت است بعضی‌ها دارای اوصاف خشونت و
درندگی هستند بعضی‌ها مظهر قهاریت و جباریت
پروردگارانند بعضی‌ها دارای متانت و وقار هستند لذا
بر اساس این خصوصیات ما می‌بینیم که خداوند
متعال بعضی از حیوانات را برای ما حرام فرموده و
بعضی‌ها را حلال و این دخلی به خصوصیات مادی
ندارد. به جهت ارتباط تنگاتنگی که بین باطن و ظاهر
حاکم است و آن ظاهر باطن را درون خود محفوظ
نگه می‌دارد اگر انسان بخواهد آنچه را که پروردگار
حرام فرموده است از او تناول کند آن خصوصیات
باطن به واسطه تناول در انسان انتقال پیدا می‌کند لذا
حرام است.

مسائل مادی و این چرت و پرت‌ها و
مزخرفاتی که این و آن می‌گویند اینها همه به کناری
انداخته می‌شود (وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)
الإسراء، ۸۵ هر چه ما بخواهیم در علم غوطه‌ور
شویم و جستجو کنیم از محدوده‌ی فکر خود تجاوز

نمی‌کنیم آن صانع و خالق که تمام اشیاء را آفریده است او علم و آگاهی بیشتر از ماست اما چه بیشتری؟ منهای بینهایت در مقابل به اضافه بینهایت، تفاوت فقط همین یک مقدار است.

روی این حساب غیر از اینکه ما در مقابل دستورات اولیا و بزرگان لنگ بیاندازیم و از خود اظهار وجود نکنیم چاره‌ای نداریم هر کسی هم لنگ نیانداخت عاقبتش معلوم شد که به کجا رسید. آمدند همه در مقابل پیغمبران سرکشی کردند هر کسی آمد مطلبی را بیان کرد و اظهار وجود و علم و ثروت و حیات و قدرت و اراده و مشیت و تکبر و تفرعن و امثال ذلک از حیثیات و شئونات دنیا کردند و بعد هم همه‌شان از بین رفتند دولة الباطل جوله و دولة الحق الی‌قیام الی‌قیامه بنابراین آنچه را که پروردگار متعال در هر شیئی قرار می‌دهد او اختصاص به او دارد و خصوصیت او دارد.

این مطلب را خیلی خوب توجه به آن بکنید که ان‌شاءالله در بحث تشریح که می‌آییم آن را بیان می‌کنیم انجا دچار اشکال نشوید، هر خصوصیتی که

پروردگار متعال به شخصی یا به موجودی داده است
مختص به خود اوست و این امر قابل گسترش و
سرایت و انتشار نخواهد بود هم در حیوانات قضیه
همینطور است و هم در افراد انسان. خصوصیتی که
من دارم، صفات و غرائزی که من دارم تحملی که
من دارم آن مقدار طاقتی که من دارم با آن طاقت و
تحمل و استعدادات و غرائز و بینش و بصیرت تک
تک افراد شما تفاوت دارد آن استعداداتی که شما
دارید طاقت و تحملی که شما دارید بینشی که شما
دارید غرائزی که خداوند در شما قرار داده است
قطعا با من تفاوت دارد این مطلب در اینجا محفوظ
بماند اگر رسیدیم در امروز والا اگر خدا توفیق داد
در جلسات بعد، در بحث تشریح با این مساله کار

داریم.

روی این حساب تمام موجودات را خداوند بر اساس یک خصوصیتی خلق فرموده که مختص به خود آنهاست و به تمام موجودات بر اساس آن داده و شاکله فهم و بینش قرار داده. این عجیب است. تمام ذرات و تمام آنچه را که اسم موجود بر او تعلق می‌گیرد و در خارج تحقق پیدا می‌کند دارای سه صفت هستند علم و حیات و قدرت. حیات عبارت است از بقاء، اینها باقی هستند اینها فنا پیدا نمی‌کنند از بین نمی‌روند این عبارتست از حیات. قدرت، اینها قادر هستند. در امور خود قدرت دارند در حفظ و بقای خود قدرت دارند در آنچه که مربوط به خود آنهاست دارای قدرت‌اند منتهی ما احساس نمی‌کنیم. الان این آهنی که در مقابل من است این دارای علم و حیات و قدرت است اگر این حیات نداشت معدوم بود اگر قدرت نداشت به این کیفیت باقی نمی‌ماند صورتش تغییر پیدا می‌کرد ماهیتش عوض می‌شد و سوم که از همه‌ی اینها مهم‌تر است این که دارای علم‌اند علم یعنی شعور، علم یعنی فهم، علم یعنی

ادراک. ما خیال می‌کنیم گل سرسبد عالمیم در حالتی که هیچ چیز ادراک نمی‌کنیم از چیزی سر در نمی‌آوریم و تمام آنچه را که در این عالم می‌گذرد با اندیشه‌ی خود می‌سنجیم و هم چون کبکی می‌مانیم که سر در برف فرو کرده و خیال می‌کند دیگر دور و بر او همه معدوم هستند، دیگر نه صیادی وجود دارد و نه دامی، دیگر نه زمینی وجود دارد و نه آسمانی ولی اگر سرش را [از برف] بیرون بیاورد چشمش را باز کند آنچه را که در دور و بر خودش است احساس می‌کند، می‌فهمد.

تا وقتی که ما در محدوده‌ی حواس ظاهر قرار داریم باید اینطور بیاندیشیم وقتی که این حجاب ماده از بین رفت آن وقت مسائل دیگر متفاوت می‌شود و فرق می‌کند. تمام موجودات همه دارای علم و شعور هستند در آیه‌ی شریفه می‌فرماید **تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا** (الإسراء، ۴۴) آنچه که در آسمان سبعة می‌گذرد تمام آسمان سبعة یعنی عالم دنیا و عالم مجردات، به نوع تجرد خود، هر چه به مرحله‌ی

ذات ربوبی نزدیک شود تجردش تام و بیشتر می شود
و هر چه به عالم مادون بیاید تجردش کمتر می شود
تجرد خودش را از دست می دهد تمام اینها تسبیح
پروردگار را می کنند. قرآن با ما شوخی ندارد قرآن
به ما جوک نمی گوید استهزاء نمی کند ما را به مسخره
نگرفته است (وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِخُ بِحَمْدِهِ) تمام
اینها تسبیح می کنند (وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) تو
تسبیح اینها را نمی فهمی تو سبوحٌ قدوسٌ اینها را
احساس نمی کنی.

ما دارای حواس و آلاتی هستیم که مطابق با

آن حواس و آلات ادراک می کنیم الان من دارم

صحبت می‌کنم این صحبت من انرژی است
که منتقل به انرژی الکتریکی می‌شود آن انرژی
الکتریکی برای گوش من قابل سمع نیست دستگاه
شنوایی مرا پروردگار طوری قرار داده است که باید
انرژی‌های غیرالکتریکی و به عبارت دیگر موجی را
بتواند قبول کند، ولی وقتی که الان این تغییر پیدا
می‌کند به الکتریکی و به برق، برای اینکه من بتوانم
این صحبت را بشنوم باید دستگاهی باشد که دوباره
آن برق را تبدیل به موج کند تا گوش من و آن آلت
شنوایی من بتواند او را احساس بکند ما تا وقتی که
در این محدوده هستیم آلات و ادواتی که خداوند
برای ما قرار داده است آن آلات و ادوات بیش از این
از آنها کاری بر نمی‌آید. آنها نمی‌توانند آن صدایی را
که در غیر از حیطه‌ی ادراک قابلیت جذب و هضم
است را احساس بکنند. برای شنیدن آن صدا آلت
دیگری لازم است برای شنیدن آن صدا دستگاه
دیگری لازم است لذا می‌فرماید **(وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ**
تَسْبِيحَهُمْ) شما احساس نمی‌کنید. بنابراین آنچه را که
از اخبار و مشاهدات اولیا و آیات قرآن و روایات

ائمہ علیہم السلام بہ دست ما رسیدہ است مسلم
است و قابل شک و شبہہ نیست کہ تمام موجودات
دارای حس شعور ہستند و ادراک می کنند. آن
سنگریزہای کہ در دست پیغمبر بہ رسالت پیغمبر
شہادت می دہد او رسالت پیغمبر را احساس می کند،
آن حیوانی کہ آن مرد عرب می آورد و از جیب خود
بیرون می آورد و در کنار پیغمبر اکرم قرار می دہد کہ
یا محمد اگر تو رسول ہستی این حیوان شہادت
بدهد، این حیوان شہادت می دہد و رسالت پیغمبر
را احساس می کند.

وقتی کہ محمد بن حنفیہ داعیہ امامت و
خلافت بعد از سیدالشہدا علیہ السلام را داشت و
احساس می کرد کہ بعد از آن حضرت باید خلیفہ او
باشد و مقام امامت را ادراک نکرده بود و بہ آن مقام
نرسیدہ بود و خیال می کرد امامت دارای شان
غیرعادی است تا حدودی، امامت دارای شئونات
علمی است امامت یکی از صفاتی است کہ ممکن
است ہر شخصی بہ آن دسترسی پیدا کند و وقتی کہ
بعد از سیدالشہدا خودش را اسن و بزرگتر از ہمہی

افراد می دانست ادعای خلافت می کند و بعضی را به دور خودش جمع می کند این محمد بن حنفیه که عموی حضرت سجاد علیه السلام است می آید پیش حضرت سجاد و می گوید یابن اخی شما ادعای امامت می کنید در حالی که من از میان افراد فامیل و اهل بیت پدرم از همه بزرگتر هستم سوابق من در جهاد و در اسلام برای همه روشن است. حضرت می فرماید ادعا نکن مقامی را که شایسته ی او نیستی، خلاصه مساله به شهادت حجر الاسود می رسد که می دانید، می آیند در آنجا و حضرت دعا می کنند و حجر الاسود شهادت می دهد به امامت حضرت سجاد علیه السلام. در اینجا آن حجر الاسود احساس می کند، امامت امام سجاد را می فهمد امامت امام سجاد را

با جان و دل می‌داند ما اینطور نمی‌دانیم ها
ولی او می‌داند. مسائل بر ما آموخته شده است لذا ما
به مرحله‌ی حق الیقین نرسیده‌ایم ولی حجر الاسود
که سنگ است می‌داند چون در ذات و سرشتش
پروردگار متعال این مطلب را قرار داده است.

این معجزه‌ای که انبیا می‌کنند این نه به این
معناست که یک امر غیرعادی در او تصرف می‌کند،
نه خیر، تصرف نمی‌کند معجزه، معجزه نمی‌آید یک
امر غیرعادی بوجود بیاورد معجزه نمی‌آید غیرواقع
را واقع جلوه بدهد که ما احساس بکنیم این سنگ
این موجودات همه بی‌شعور هستند ادراک ندارند
بعد امام می‌آید مانند یک آمپول شعور را در آنها
تزریق می‌کند یا شعور را در آنها تزریق نمی‌کند
خواهی نخواهی آنها این مطلب را از روی اضطرار و
از روی جبر اظهار کنند، اینطور نیست، این که هنر
نیست این غیرواقع را واقع جلوه دادن است این
غیرواقع را حقیقی جلوه دادن است مطلب
غیرحقیقی را حقیقت بیان کردن است این مجاز
است این شعبده است این سحر است این واقعیت

ندارد ابدأ، تمام این موجودات همه شعور دارند همه‌ی اینها فهم و ادراک دارند کاری که امام علیه السلام می‌آید انجام می‌دهد. آن آلاتی که برای شنیدن آن صدا خداوند متعال درون ما نهفته است آن آلات را به کار می‌اندازد آن خصوصیتی که خداوند در وجود ما قرار داده است و ما به واسطه‌ی جهل به این خصوصیات راه ندادیم آن خصوصیات را فعال می‌کند آن دستگاهی را که تاکنون پی به آن دستگاه نبرده بودیم و خیال می‌کردیم تمام وجود ما را همین وسائل و همین آلات تشکیل می‌دهد آن دستگاه را به کار می‌اندازد.

لذا به قول مرحوم سبزواری می‌گوید شعری که دارد موسی نیست که دعوی انا الحق شنود، می‌گوید موسائی پیدا نمی‌شود اگر پیدا شود که تمام شجرها و تمام درخت‌ها سخن انا الحق می‌زدند موسی نیست که دعوی انا الحق شنود ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست، می‌گوید تمام اشجار تمام درخت‌ها تمام ذرات تمام اینها ندای انا الحقشان بلند است فقط آن بنده خدا حسین بن

منصور حلاج نبود که انا الحق می گفت، گفت آن یار
کز و گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار
هویدا می کرد. فقط او نبود آن بنده خدا آمد انا الحق
گفت دیگران نتوانستند تحمل کنند آمدند به دارش
زدند و جنازه اش را هم همه را سوزاندند و
خاکسترش را هم ریختند داخل دجله. اما انا الحق
می زنی جان من! بیا انا الحق را پیش اهلش بزن نرو
پیش این مردم بیچاره‌ی بدبخت بزن که تکفیرت
کنند تو را از بین ببرندت والا آن انا الحقی که تو
گفتی همان انا الحق را همان درخت گفت و حضرت
موسی نه کافر شد و نه آن درخت را تکفیر کرد.

نقل می کنند از بایزید بسطامی اعلى الله مقامه

که ایشان یک روز در میان جمع دوستان و مریدان

ندای لا اله الا انا هو فرمود خلاصه
همینطوری کردند خلاصه داد و بی داد و این حرف‌ها
که خب لا اله الا انا یعنی چه؟ انا الله لا اله الا هو چی
هست؟ از این حرف‌ها چیست که می‌زند و امثال
ذلک؟ وقتی که آن حال از بین رفت و مقتضی یک
کمی تغییر پیدا کرد آن شاگردان و آن مریدان گفتند
که آقا امروز مطلب عجیبی از شما شنیدیم شما یک
چنین مطلبی را فرمودید ایشان در جواب گفت اگر
این دفعه یک چنین حرفی را زدم با شمشیر به من
بریزید و من را تکه تکه کنید اگر یک چنین حرفی را
این دفعه زدم ها، از این حرف‌ها.

خلاصه اسرار مگو، اگر یک وقتی گفتم
بریزید من را تکه تکه کنید اتفاقا دوباره از قضا و
اینها، مجلسی بود و شور و حالی دست داد و دوباره
شروع کرد حرف‌هایی را که نباید بزند زد، اینها
دیدند که خب وصیت استاد است و توصیه او، با
شمشیر و دشنه حمله کردند هر چه می‌زدند این آدم
بهش کارگر نمی‌افتاد! با زور تمام می‌زدند، آقا این
شمشیر به این کارگر نمی‌افتاد! آن شمشیر می‌فهمد

این شمشیر می فهمد به کجا باید بخورد کجا را باید از بین ببرد کجا را نباید از بین ببرد حالا بماند، خلاصه مطلب وقتی که قضیه از بین رفت مجلس منقضی شد اینها گفتند که آقا ما دوباره یک چنین چیزی را دیدیم و اینها و هر چه زدیم چیزی نشد او گفت که خب وقتی که قرار بر این باشد که شمشیر به من کارگر نیافتد پس من در آن حال خودم نبودم آیا شمشیر ممکن است خود خدا را از بین ببرد؟ آیا تیر و نیزه ممکن است در خدا کارگر واقع شود؟ ایشان در آن موقع همان مطلب را می فرمود که آن شجر به حضرت موسی گفت.

آن شجری که به حضرت موسی گفت انا الحق آن شجر خدا به زبان شجر نیانداخت خدا در آن موقع در شجر تصرف نکرد، ذکر دائمی شجر انا الحق است ذکر دائمی شجر لا اله الا الله است منتهی ذکر دائمی نفس ناطقه ما و بدن ما و تمام ذرات ما لا اله الا هو است منتهی در بعضی از اوقات این قضیه برای ما انکشاف پیدا می کند از ما ظهور و بروز پیدا می کند در دیگر موارد این قضیه انکشاف پیدا

نمی‌کند و ظهور و بروز پیدا نمی‌کند لذا در اینجا خیلی دیگر مسائل دقیق می‌شود چون ما در پس پرده‌ی غیبتیم با ما به غیبت صحبت می‌کند اگر در حضرت بودیم به جای قل هو الله احد جور دیگری بود قضیه، چون در پس پرده‌ی غیبت هستیم می‌گوید (هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) الحشر، ۲۲ اگر در حضرت بودیم مساله جور دیگری بود دیگر من نمی‌گویم، این مقداری هم که گفتم از حدود خودم تجاوز کردم فقط همین مقدار.

خلاصه در حد آنچه را که خداوند متعال به تمام اشیاء عنایت کرده است تمام اینها دارای علم و

شعور و ادراک هستند و بر آن مقتضا خدا از آنها حسابرسی می‌کند به این می‌گوییم تکوین، حسابرسی می‌کند. بنابراین معجزه‌ای که انبیا دارند آن معجزه عبارت است از تصرف در قوای ما نه عبارت است از تصرف در اشیاء خارجی البته در این قضیه‌ها در مسائل شهادت و امثال ذلک آنها نمی‌آیند، آن سنگریزه‌ی بیچاره‌ای که به خیال ما نه شعور دارد نه ادراک دارد فقط یک جسم بی‌جانی است مهمل و معطل، آن جسم بی‌جان را بهش زبان بدهند صدا بدهند تا آن صدا با گوش ما آشنایی پیدا کند ما ادراک کنیم، این که هنر نیست این شعبده است این سحر است این مجاز است این واقعیت ندارد. آنها می‌آیند در ما دستکاری می‌کنند می‌گویند تو انسان دوپایی که قیمت و ارزش خودت را اینقدر از دست دادی که قابلیت فهم این صدا را نداری من پرده از جلوی چشم تو برمی‌دارم تا صدا را بشنوی، واقعیت است واقعیت در خارج است من پرده از گوش تو برمی‌دارم این کاری است که انبیا می‌کنند.

بنابراین تمام موجودات اینها دارای عقل،

دارای ادراک، دارای علم و دارای شعور هستند البته عقل مساله‌اش فرق می‌کند همان ادراک و شعور هر کدام متناسب با خصوصیت خودشان.

مثلا در روایتی داریم امام باقر علیه السلام از سفر مکه برمی‌گشتند با اصحابشان، رسیدند کنار مدینه در نزدیکی کوهی بود یک مرتبه یک گرگ درنده‌ای از کوه سرازیر می‌شود می‌آید پایین به طرف امام باقر، هروله کنان، این شخص می‌ترسد این کسی که همراه امام باقر است حالا حضرت ایستاده است ها این شخص می‌ترسد می‌رود خودش را پشت حضرت قایم می‌کند که گرگ نیاید بخوردش می‌رود پشت امام باقر خودش را قایم می‌کند آن گرگ بنده خدا می‌آید می‌آید جلو می‌آید نزدیک به اسب یا حضرت سوار قاطری بودند نزدیک به قاطر می‌شود و شروع می‌کند سرش را می‌آورد بالا دست و دوتا پایش را می‌گذارد به آن اسب، اسب هم از جایش تکان نمی‌خورد، آرام، همینطوری می‌ایستد، می‌آید بالا دهانش را می‌آورد نزدیک گوش امام باقر علیه السلام و یک چیزهایی می‌گوید، یک چیزها، شخص

می گوید من دیدم یک صداهایی از آن می آید خلاصه
یک همه‌ای می کند حضرت می فرمایند بسیار
خب عیب ندارد خدا ان شاء الله این را فهمید این را
فهمید که خدا ان شاء الله درست می کند این شخص
نقل می کند که چیزهای دیگری هم بود نفهمیدم از
حضرت [که] حضرت چه گفتند، با زبان خودش
خلاصه حضرت صحبت کردند خلاصه نفهمیدم چه
گفتند، چون که با کودک سر و کارت فتاد باید زیانت
... یکی آمده بود از این اهالی مشهد رفته بوده در
مدینه پیش امام رضا علیه السلام خب یک خرده
عربی بلد بود عربی سرهم می کرد و بلغور می کرد
خلاصه این حرف‌ها فکر می کرد حضرت چیزی
سرش نمی شود، تازه شروع کرد می خواست با
حضرت یک خرده عربی حرف بزند حضرت گفت

آقا

بی خود چیز نکن عربی هم بلد نیستی خودت
را زحمت نده همینطوری مشهدی بگو می دانم چه
می گویی، مشهدی ات را بگو. حضرت هم وقتی که
می خواست با آن گرگ صحبت کند به زبان خود آن
گرگ صحبت می کرد طوری می گوید که گرگ
بفهمد دیگر.

خود منطق الطیر حساب و کتاب جدایی دارد
که این پرندگان هر کدام برای خودشان یک منطقی
دارند یک نحوه صحبت‌هایی دارند حساب و
کتاب‌هایی دارند وقتی که این گرگ سرش را رو به
آسمان می کند و یک چیزی می گوید و از حضرت
خدا حافظی می کند و حرکت می کند به سمت کوه،
این شخص هم ترسش برطرف می شود می گوید
حالا که گرگ رفت بیایم پیش حضرت ببینم که
خلاصه چی به چی است؟ قضیه از چه قرار است؟
می آید از حضرت سوال می کند که جریان چه بود؟
ما تا حالا از این چیزها ندیده بودیم. حضرت
می گوید بابا! این زنش داشته می زاییده درد مخاض
گرفته بودتش، این آمده پیش من که من دعا کنم

زنش راحت بزاید، قضیه از این قرار بوده، بعد من هم دعا کردم که خدا انشاءالله این زایمان عیال مکرمه و مخدره مجله‌ی شما را به سهل و آسانی برگزار کند و ابزار و مسائل نگرانی پیش نیاید. وقتی که من دعا کردم او سرش را به آسمان برداشت و گفت به شکرانه‌ی این دعایی که شما در حق من فرمودید من از خدا خواستم که بدن ذریه فاطمه را بر اولاد من حرام کند، بر اولاد من. آن وقت اینها شعور ندارند؟ اینهانمی فهمند؟

یا فرض کنید که در آن روایتی [که] الان به ذهنم آمد که اگر دقیق بتوانم بگویم، ظاهراً از ابن عباس است که می‌گوید روزی در خدمت امیرالمومنین علیه السلام نشسته بودیم چند نفر از عجم آمدند خدمت آن حضرت، در زمان خلافت امیرالمومنین علیه السلام بود، گفتند که خلیفه‌ی رسول الله تویی؟ حضرت فرمودند که بله. گفتند پس ما یک سوال‌هایی از شما داریم حضرت فرمودند سوال کنید تفقهاً نه سوال‌های امتحانی، یعنی نخواهید من را آزمایش کنید، سوال کنید

بفهمید، یک چیزی حالتان بشود به خاطر آزمایش و این حرف‌ها سوال نکنید. گفتند خیلی خوب، شش تا حیوان را اسم بردند یکی خرس است یکی حمار است و یکی ظاهرا قورباغه است یکی قندره و یکی دراج و بروج و گفتند که یا علی این حیوان‌ها چه می‌گویند؟ این صدایی که اینها درمی‌آورند اینها چیست؟ فرض کنید صدای اسب و شیهه‌ای که اسب می‌کشد این مثلا چه معنایی دارد؟ چه صدایی دارد؟ بالاخره یک صدایی از خودش درمی‌آورد صحبت می‌کند بالاخره اینها یک معانی دارد.

حیوان‌ها را که گفتند حضرت فرمودند اما شیهه‌ای که اسب می‌کشد هنگامی که دو لشگر به همدیگر می‌رسند برای دفاع و جهاد در راه خدا، آن شیهه اسب می‌گوید سبحان الملك القدوس. شیهه‌ی

اسب به معنای سبحان الملك القدوس است.
منتهی ما این سبحان الملك القدوس را همان طوری
که خود زبان ما فرق می کند ما فارسها اگر بخواهیم
این عبارت را اینطور ترجمه کنیم می گوئیم منزّه
است پروردگاری که از صفات مبراست از هر صفتی
که به او بسته شود و مبراست از هر توصیفی و
بی آرایش است از هر نعتی، این شخصی که زبان
دیگری دارد همین را به صورت دیگری ترجمه
می کند همینطور تمام ادیان و ملل دنیا که دارای
زبان های متفاوتی هستند طبعاً ترجمه های متفاوتی
دارند. پس بنابراین آن معنا در تمام این ترجمه ها
همه محفوظ است. همینطور چه اشکال دارد همین
که وقتی که یک اسب شیهه می کشد همین معنای
سبحان الملك القدوس است خب آن دیگر منتهی به
این صورت دارد می گوید. همانطوری که سبحان
الملك القدوس گفتن ما برای او خنده دار است
می گوید! اینها چطوری سبحان الملك القدوس
می گویند؟ البته واقعا برای آنها خنده دار است ها!
عبادتی که ما می کنیم، آن اذکاری که ما می گوئیم

واقعا برای حیوانات خنده‌دار است و در اینجا روایات بسیار است روایات بسیار است که اینها دارند به ما می‌خندند و اما حمار می‌گوید اللهم العن العشارین، عشارین این مالیاتی‌ها هستند مثل اینکه خر هم فهمیده اوضاع چقدر خراب است از دست اینهایی که می‌آیند مالیات مردم را می‌گیرند، مردم می‌روند زحمت می‌کشند کار می‌کنند دولت می‌آید مالیات‌ها را می‌کشد بالا و می‌برد البته خب این مخصوص به حکام ظلمه و اینها است که طبعا هر چیزی باید در جای خود و در چیز خودش قرار بگیرد و این هم می‌گوید اللهم العن العشارین.

آن فیل در سحر وقتی که بلند می‌شود و ذکرش این است اذکر الله ایها الغافلین ای کسانی که غافلید موقع سحر است از خواب بلند شوید. قورباغه می‌گوید سبحان الله المعبود فی لجج البحار منزه است آن خدایی که درون دریاها دارند او را پرستش می‌کنند همین قورباغه همین قورباغه‌ای که دارد صدا درمی‌آورد و دیگر نمی‌گذارد بخوابیم هی اذیتمان می‌کند خواب را از ما می‌گیرد این ذکر اینها

را ما بدانیم چیست؟ حضرت دارد می گوید اینها را،
این سار ذکرش این است الرحمن علی العرض
الستوی ذکر دراج این است اللهم العن یبغضی آل
محمد، خدایا آن کسانی که به آل محمد کینه
می ورزند دشمنی می کنند خدایا اینها را لعنت کن.
بعد اینها مثل اینکه خودشان قضیه را می دانستند
عرض کردند که یا علی تو از تمام اهل زمین اعلم
هستی حضرت فرمودند بگذارید باز هم اضافه کنم
آن چیزی را که تا حالا نمی دانستید این اسبی که من
گفتم ذکرش سبحان الله الملك القدوس است این
اسب در طول روز سه بار شیهه می کشد صبح و ظهر
و هنگام مغرب، صبح شیهه می کشد می گوید اللهم
الرزقن علی سیدی خدایا روزی بده به سید من به
آقای من به مالک من روزی بده هنگام ظهر می گوید
که اللهم اجعلنی احب من

اهله و ماله خدایا من را از اهل و مال او
محبوب تر گردان پیش او، پیش این آقای من
محبوب تر گردان. هنگام مغرب می گوید که اللهم
الرّزق سیدی الشهادة علی ظهري این از همه اش
بالا تر است، می گوید خدایا سید من را شهادت
روزی کن بر پشت من که در معرکه ی قتال و در
جنگ با مشرکین من را ببرد و از من استفاده کند و
در راه خدا شهید شود. این ادراکی است که این
حیوانات دارند تمام اینها دارای شعور هستند تمام
نباتات دارای شعور هستند.

آن ستون حنانه ای که پیغمبر اکرم وقتی تکیه
می دهد به این ستون، بعدا منبر می سازند و او ناله اش
بلند می شود و اگر خدا روزی بدهد به حج
مشرف بشویم در مدینه در آنجا یک ستونی هست
که به جای همان ستون حنانه است در آنجا هم نوشته
شده ستون حنانه، خود من دیدم، در آنجا نوشته
بودند این جای همان ستونی بود که پیغمبر اکرم به
آن ستون تکیه می دادند و برای افراد صحبت
می کردند وقتی که منبر ساختند پیغمبر رفتند بالای

منبر، این ناله‌ای زد که تمام افراد در آن مجلس ناله را شنیدند خب این احساس می‌کند، این قضیه را می‌فهمد وجود پیغمبر را احساس می‌کند.

لذا تمام آن اثراتی که خداوند متعال در این اشیاء قرار داده است تمام آن اثرات همه بر اساس شعور و ادراک آنهاست. شما وقتی که یک دارویی را می‌خورید این دارو برایتان مفید است آن دارو بر اساس شعور و ادراکی که خدا درش قرار داده برای ما موثر است اگر آن دارو مامور به تاثیر نباشد به جای یک قرص اگر یک من از آن قرص هم بخوریم فایده ندارد آن میکروبی که قرار است ما را ایذاء کند و ما را از بین ببرد بر اساس ماموریتی است که خدا در او قرار داده اگر این ماموریت نداشته باشد صد سال در وجود ما بماند تاثیر نمی‌کند ماموریت می‌آید اثر می‌گذارد آن آهنی که شما به دست می‌گیرید و با او جراحی وارد می‌کنید بر اساس ماموریتی است که خدا در او قرار داده در آن لحظه والا تاثیر نمی‌کند.

چرا همین آهنی که در دست حضرت ابراهیم علیه السلام است در هنگامی که مامور به ذبح

اسماعیل است تاثیر نکرد؟ حضرت در خواب می‌بیند (إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ) الصافات، ۱۰۲ دارم ذبحت می‌کنم بعد وقتی که آن چاقو را بر گلوی حضرت [اسماعیل] می‌گذارد می‌بیند تاثیر نمی‌کند چرا تاثیر نمی‌کند؟ چون ماموریت ندارد، عصبانی می‌شود چاقو را به زمین می‌زند چاقو به صدا درمی‌آید الخلیل یا مرنی و الجلیل ینھانی تو به من امر می‌کنی اما آن دست من را گرفته، نمی‌گذارد من انجام بدهم. تمام آنچه را که در این عالم می‌گذرد بر اساس ادراک و شعور است. آن بادی که خدا برای قوم عاد می‌فرستد چرا در سر راه خود شهر دیگر را از بین نمی‌برد؟ مامور است بیاید

اینجا را از بین ببرد. فرشته‌ای که وکیل است
بر خزائن باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی!
جناب خواجه یک وقتی شما منظورتان از این حرف
این است که فرشتگانی که موکل بر باد هستند اینها
باید وظیفه‌ی خودشان را انجام بدهند کاری نداشته
باشند که در حول و حوش قضیه چه می‌گذرد این
حرف صحیح است، ولی اگر منظور شما در این
است که آن فرشته‌ای که وکیل بر خزائن باد است و
باد را می‌آورد تا قوم عاد را از بین ببرد حالا اگر این
زیر پا و زیر دست و در حول و حوش یک چراغ
پیرزنی هم خاموش شد عیبی ندارد صددرصد این
حرف غلط است. چراغ پیرزن اگر طوفان هم بیاید و
آن طوفان مامور خاموش کردن چراغ پیرزن نباشد از
بین نمی‌رود و ما برای این قضیه آن قدر شواهد داریم
از خوارق عاداتی که انجام می‌گیرد الی ماشاءالله،
تمام آنچه که در این عالم می‌گذرد همه بر اساس یک
نظم و یک انضباط است همه بر اساس شعور است
خود آن باد می‌فهمد نه اینکه باد آلت دست است.

آن آبی که متوکل خلیفه‌ی عباسی می‌بندد بر

حرم سیدالشهدا علیه السلام، این آب شعور دارد او می آید آب می آید و حرکت می کند می آید قبور را می گیرد به قبر مطهر که می رسد دایره می زند و قبر را از بین نمی برد آن گاوی که برای شخم زدن قبور شهدا در کربلا می فرستند آنها حرکت می کنند به آن قبر که می رسند حرکت نمی کنند قدم از قدم بر نمی دارند آن می فهمد در اینجا چه کسی دفن شده، آن دریای نیلی که برای حضرت موسی و اصحاب و بنی اسرائیل شکافته می شود چرا هنگامی که فرعون می آید شکافته نمی شود و به هم می آید و آنها را در خودش هلاک می کند؟ خیال نکنید مساله مساله ای است که از جای بالا و از عالم ملکوت این آب دارد کنترل می شود و این آب از خودش ادراک و شعور ندارد، نخیر! هر دو مساله است از عالم ملکوت به این آب ادراک می دهند وقتی که ادراک دادند به هم برمی آید وقتی که ادراک دادند کنار می رود از عالم ملکوت به این باد شعور می دهند وقتی که شعور دادند اینجا را از بین ببر آنجا را از بین نبر، تمام آنچه که در این عالم می گذرد همه بر اساس ادراک و

شعور و علم است ما آن ادراک و شعور را نمی فهمیم
انکار می کنیم می گوئیم خبری نیست ما خیال
می کنیم فقط خودمان قدرت داریم! کجا ما قدرت
داریم؟ بچه دارد از پله می افتد پایین، من هم دارم
نگاه می کنم می دانم دارد الان می افتد پایین، قدرت
برای انجام دادن ندارم آن وقت ما ادراک داریم؟
همینطور نگاه می کنم نگاه می کنم می افتد پایین
سرش می شکند. چون قضا آید طیب ابله شود، این
را مولانا می گوید، در مثنوی واقعا این مثنوی عجب
کتابی است! هر چه می خواهی در این مثنوی پیدا
می کنی گاهی اوقات انسان می بیند بچه یک لیوان
دستش است می تواند بگوید نیانداز می تواند برود از
او بگیرد همینطوری مات می ماند نگاه می کند تقی
می زند لیوان را می شکند این باید شکسته شود، اتفاق
نیافتاده؟ الی

ماشاءالله برای همه اتفاق افتاده آن وقت در هر آنی از آنات ما می بینیم هزار خطر بر این بچه متوجه می شود و تمام این خطرها یکی یکی رفع می شود در هر لحظه ای از لحظات هی می گوئیم خدا رحمش کرد خدا رحم کرد خدا رحم کرد در هر آنی دارد خدا رحم می کند (لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) الرعد، ۱۱ تمام اینها بر اساس حساب و کتاب است. لذا در یک جا ما می بینیم این دارو موثر واقع می شود در یک جا می بینیم موثر واقع نمی شود در یک جا می بینیم این قضیه تاثیر می کند در یک جا می بینیم تاثیر نمی کند یک جا سبب می آورد می گوید این کار را انجام بده اگر این کار را انجام بدهی اینطور می شود یک جا همان کار را انجام می دهد نمی شود از قضا سرکنگبین صفراء شود

بنابراین تکوین عبارت است از توقعی که خداوند متعال نسبت به هر موجودی بر اساس داده های به آن موجود دارد، از حیوان یک توقع دارد، از انسان یک توقع دارد، از انسان توقعش متفاوت

است در روایت داریم آیه‌ی قرآن هم که داریم و اذا
الوحوش حشرت، در روایت داریم اگر خروسی به
ناحق دانه‌ای از دهان مرغی بگیرد در روز قیامت
اینقدر می‌ایستد تا جواب این یک دانه را بدهد در
قبال شعورش حساب باید برسد نگوید خروس
است او می‌فهمد منتهی فهم او با فهم ما تفاوت پیدا
می‌کند و این اشکال ندارد تفاوت پیدا کند عجیب
است که تمام موجودات، همه ولایت امام علیه
السلام را می‌دانند آن حیوان می‌گوید اللهم العن
مبغضی آل محمد اما ما مردم وقتی که خدا چشمان
را ببندد همینطور است دیگر (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ
عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً) البقرة، ۷ وقتی
که پرده بیاید جلو انسان، واقعیت را نمی‌بیند انسان
امام خودش را نمی‌شناسد کار به جایی می‌رسد که
برای کشتن امامش هم حرکت می‌کند یتقربون الی
الله به دمه می‌آیند خون سیدالشهدا را می‌ریزند و به
خدا هم تقرب می‌جویند این خیلی جالب است! کار
به کجا می‌رسد؟

این حر بن یزید ریاحی که آمد راه را بر سید

الشهدا عليه السلام بست او وقتی که حرکت کرد از کوفه و آمد برای ممانعت از حرکت سید الشهداء علیه السلام، در جایی دیدند که یک صدایی به گوشش رسید آن موقع بشر بالجنه یک هاتفی ندا به گوشش داد که بشارت باد تو را به بهشت. او گفت من دارم برای جنگ با پسر پیغمبر می‌روم به من بشارت بهشت دارند می‌دهند این قضیه چطوری است؟ آن وقت خبر از آینده نداشت دیگر که چه قضایایی بعد اتفاق می‌افتد؟ چه مسائلی باید...؟ در حال تغییر و او از این رو به آن رو شد از این کیفیت به یک کیفیت دیگر. آمد جلوی حضرت را گرفت اما ادب به خرج داد خلاصه کار بر این قرار گرفت که حضرت بیایند یک مسیری را انتخاب بکنند نه به طرف یمن و نه به

طرف کوفه، حرکت کند یک مسیر راه ثالثی
حرکت کنند آمدند آمدند آمدند تا امروز به کربلا
رسیدند اینجا که رسیدند دیگر توقف کردند. داریم
در اخبار که وقتی حضرت به کربلا رسیدند رو کردند
به اصحاب و فرمودند اینجا چه سرزمینی است؟
بعضی‌ها گفتند نینوا بعضی‌ها گفتند کربلا حضرت
فرمودند اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء بعد
حضرت در آنجا یک قضیه‌ای را فرمودند، فرمودند
که روزی ام سلمه برای من نقل کرد که من طفل بودم
و پیش ام سلمه بودم ام سلمه خدمت پیغمبر اکرم بود
و من گریه می‌کردم جبرئیل آمد خدمت آن حضرت،
پیغمبر با جبرئیل مشغول صحبت بودند رو کردند به
من و فرمودند فرزندم را به من بده گریه می‌کند بده
به من، وقتی که گرفتند جبرئیل گفت یا رسول الله
فرزندت را دوست داری؟ حضرت فرمودند بله بعد
جبرئیل عرض می‌کند ستقتله امته بعدک امت تو
همین فرزند را بعد تو می‌کشند! می‌خواهی جای او
را نشانت بدهم؟ ام سلمه می‌گوید جبرئیل نشان داد
پیغمبر نگاه کردند و مقصد و مبدا مرا به پیغمبر اکرم

نشان داد اینجا همان جایی است که پیغمبر دید بعد
حضرت یک مشتی از خاک برداشتند و بو کردند و
فرمودند واللّه این خاک همان خاکی است که جدم
خبر شهادتم را در آن دریافت.

اللّهم انی اعوذ بک من الکرّب و البلاء هاهنا
یسفک دماءنا

در اینجا به خدا ما را می کشند، مصرع ما
اینجاست.

در روایت داریم حضرت اهل بیت خود را
جمع فرمود و نظر الیهم فبکاء یک نگاهی به آنها
انداخت لابد قضایایی که بعد اتفاق می افتد از دید
حضرت گذشت حضرت گریه فرمود خطاب می کند
به پروردگار، عرض می کند اللّهم انا عترت نبیک ...
خدایا ببین ما را از کنار جدمان دور کردند از مدینه
ما را طرد نمودند بعد فرمود اللّهم پروردگارا داد
ما را از این قوم بگیر و اعصرنا مع القوم الکافرین.
السلام علیک یا ابا عبداللّه و رحمة اللّه برکاته السلام
علی الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب
الحسین خطاب به اصحاب می کند ما به آن زمین

موعود رسیدیم از اینجا دیگر حرکت نمی کنیم وعده

پروردگار برای ما منجز شده است

بار بگشاید خوش منزلگهی است *** تا به خبت

این مکان اندک رهی است

بار بگشاید اینجا از منزلگهی است *** می شود

لبها کبود از قحط آب

بار بگشاید خوش اینجا از بی درنگ *** بر گلوی

اصغرم آید خدنگ

السلام علیکم یا اهل بیت النبوة

باسمک اللهم و ندعوک و نقسمک و نرجوک

بحق محمد و اهل بیته الاطهار یا الله ...

پروردگارا ما را ببخش و بیامرزد تا ما را

نیامرزیده‌ای از این دنیا مبر

قلم عفو بر جمیع جرایم ما بکش پروردگارا

آنچه که مورد رضای توست روزی ما بفرما

دست ما از دامان محمد و آل کوتاه مفرما در

دنیا از زیارت در آخرت از شفاعتشان بی‌نصیب

مفرما

پروردگارا اسلام و مسلمین نصرت عنایت

کن کفار منافقین ذلیل و خوار بگردان، رهبری

انقلاب بر تائیداتش در حفظ مبانی اسلام بیفزای،

مریضان اسلام شفا عنایت کن

موتای آنها ببخش و بیامرز، در فرج امام زمان

علیه السلام تعجیل بفرما

ما را از منتظرین حقیقی و واقعی آن حضرت

قرار بده بالنبی و آله و عجل فرجهم فی فرج مولانا

صاحب الزمان.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ